

از تقابل گفتار و نوشتار تا
تقابل نظم و نثر در سنت ادبی ما

فرزاد بالو



از تقابل گفتار و نوشتار تا تقابل نظم و نشر در سنت ادبی ما

دکتر فرزاد بالو
دانشیار دانشگاه مازندران



انتشارات زوآر

سرشناسه	: بالو، فرزاد، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: از تقابل گفتار و نوشتار تا تقابل نظم و نثر در سنت ادبی ما/ فرزاد بالو.
مشخصات نشر	: تهران : کتابفروشی و انتشارات زوار، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۲ص.
شابک	: 978-964-401-574-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: گفتار در ادبیات
موضوع	: Speech in literature
موضوع	: ادبیات فارسی -- تاریخ و نقد
موضوع	: Persian Literature -- History and criticism
موضوع	: نثر -- تاریخ و نقد
موضوع	: Prose literature -- History and criticism
موضوع	: شعر -- تاریخ و نقد
موضوع	: Poetry -- History and criticism
رده بندی کنگره	: ۴۰۰۹PIR
رده بندی دیویی	: ۸۳/۰۴۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۴۳۸۸۶



انتشارات زوار

■ از تقابل گفتار و نوشتار تا تقابل نظم و نثر در سنت ادبی ما ■

■ دکتر فرزاد بالو (دانشیار دانشگاه مازندران) ■

■ ویراستار: دکتر مصطفی میردار رضایی ■

■ لیتوگرافی و آماده سازی چاپ: عالمی ■

■ نظارت بر چاپ و صحافی: فرناز کریمی ■

■ نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹ ■

■ شمارگان: ۱۱۰ نسخه ■

■ چاپ و صحافی: سیمین ■

■ شابک: ۸-۵۷۴-۴۰۱-۹۶۴-۹۷۸ ■

■ تهران: خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهیدنظرین؛ پلاک ۲۷۸ ■

■ تلفن: ۶۶۴۶۲۵۰۳-۶۶۴۸۳۴۲۳-۶۶۴۸۳۴۲۴ ■

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

«معنی روح است مر روح کتابت را
و قول مر معنی را جسم است و کتابت مر قول را جسم است»
حکیم ناصر خسرو قبادیانی

تقدیم به روح پدر بزرگ شاعرم میرزا نصرالله که تا چشم باز کردم خودم را در کنار او یافتم و تا پانزده سالگی مخاطب آشنای کتار و نوشتار او بودم.
خاطره‌ی خوش ترنم داستان باو شعرایی که برای من می‌گفت هومی خولند چنان در وجودم زنده است.

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

پیشگفتار	۸
درآمدی کوتاه برگفتار و نوشتار در غرب و تأثیر آن در بلاغت غربی	۱۰
۱- گفتار و نوشتار در دوره‌ی اسطوره‌ای	۱۳
۲- گفتار و نوشتار در دوره‌ی فلسفی	۱۴
۲-۱- آرای افلاطون درباره‌ی گفتار و نوشتار	۱۴
۲-۲- دلایل رجحان گفتار بر نوشتار در آرای افلاطون	۱۵
۳- بازتولید برتری گفتار بر نوشتار در فن خطابه	۱۹
۴- تفاوت خطابه و شعر از نظر ارسطو	۲۱
۵- معانی رتوریک (ریطوریکا) از آغاز تا به امروز	۲۳
۶- مطالعه‌ی زبان در دوره‌ی کلاسیک	۲۸
۷- از ریطوریکا تا نظریه‌های بیانگرایانه و نقد بلاغی	۲۹
یادداشت‌های درآمد	۳۱
بخش اول: درآمدی بر تقابل گفتار و نوشتار در سنت ادبی ما	۳۹
۱- گفتار و نوشتار در ادبیات ایران باستان	۴۰
۱-۱- گفتار و نوشتار در دوره‌ی اساطیری و تاریخی	۴۰
۲- گفتار و نوشتار در ادبیات ایران پس از اسلام	۴۷
۲-۱- مبانی متافیزیکی گفتارمحوری در اندیشه‌ی ناصرخسرو	۴۹
۲-۱-۱- دلایل رجحان گفتار بر نوشتار	۵۰
۲-۱-۲- دلایل اهمیت نوشتار	۵۴
۳- بازتولید گفتاری محوری در بلاغت و شعر فارسی	۵۵
۴- بلاغت کلاسیک، بلاغت متکلم	۵۶
۵- تعریف بلاغت در آثار بلاغیون مسلمان	۵۹
۶- معنی‌رسانی اصل بنیادین کارکرد زبانی در بلاغت کلاسیک	۶۰

۶۲	۷- مؤلفه‌های خطابی و منطقی در بلاغت کلاسیک
۶۷	۸- ظهور بلاغت نوشتارمحور
۷۱	۸-۱- بیانیه‌ی نوشتار
۸۴	نتیجه‌گیری بخش اول
۸۴	۱- مبانی و روش (خاستگاه انسانی و آسمانی)
۸۵	۲- رویکرد دوقطبی
۸۵	۳- باور به متافیزیک حضور (اصل معنی‌داری)
۸۵	۴- اشتراک معنایی لوگوس
۸۶	۵- همسانی در تعریف خطابه و علم معانی
۸۶	۶- بعد اسطوره‌ای برتری گفتار بر نوشتار
۸۶	۷- بُعد فلسفی پیدا کردن ترجیح گفتار بر نوشتار
۸۸	یادداشت‌های بخش اول
۹۳	بخش دوم: درآمدی بر تقابل نظم و نثر در سنت ادبی ما
۹۴	مقدمه
۹۶	پیشینه‌ی بحث
۹۷	تبارشناسی تقابل نظم و نثر
۱۰۱	تقابل نظم و نثر در سنت ادبی کلاسیک
۱۰۲	۱- هواداران شعر و دلایل ایشان
۱۰۲	۱-۱- ابوهلال عسگری (۳۹۵ م.)
۱۰۴	۱-۲- ابن رشیق قیروانی
۱۰۵	۱-۳- عنصرالمعالی کیکاوس
۱۰۶	۱-۴- محمد عوفی
۱۰۹	۱-۵- نظامی عروضی سمرقندی
۱۱۴	۱-۶- عبدالقاهر جرجانی
۱۱۸	۲-۱- علی بن احمد منتجب‌الدین بدیع
۱۱۸	۲-۲- ابومنصور عبدالملک ثعالبی
۱۱۹	۲-۳- ابن سینا خفاجی
۱۲۱	۲-۴- ابن اثیر جزری
۱۲۲	۲-۵- قلّشندی
۱۲۵	۳- تفکیک ساحت نظم از نثر
۱۲۸	۴- ابوحیان توحیدی بر فراز تقابل شعر و نثر
۱۳۱	۴-۱- دلایل برتری نثر بر نظم

۴-۲- دلایل برتری شعر در آرای شعر محوران.....	۱۳۴
۵- نتیجه گیری.....	۱۳۸
یادداشت های بخش دوم.....	۱۴۰
منابع.....	۱۴۳
پیوست پیوست	۱۵۳
..... پیوست ۲	۱۶۰
پی نوشت پیوستها.....	۱۹۹

پیشگفتار

از منظری زبان‌شناسانه، زبان به مثابه یک نظام و توانایی ذهنی است که گفتار و نوشتار، دو نمود عینی آن محسوب می‌شود. زبان‌شناسان و فیلسوفان در گذشته و به‌ویژه در قرن بیستم در باب زبان، گفتار و نوشتار تأملات قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند که در این میان افلاطون، سوسور، دریدا و ... از آن جمله‌اند.

سنت فکری - فلسفی غرب از افلاطون، ارسطو و حتی پیشتر از آن تا سده‌ی بیستم و در اندیشه و آرای فردینان دوسوسور، زبان‌شناس سوئیسی، تحت تأثیر رویکردی دوقطبی، گفتار را بر نوشتار ترجیح می‌داده‌است. در این نگره، انتقال کامل معنا از طریق «گفتار» امکان‌پذیر می‌نمود، حال آن‌که نوشتار تنها فرع و جانشین گفتار قلمداد می‌شد.

بلاغت فارسی که شالوده‌ی اصلی آن با عنوان بلاغت اسلامی از آبشخور قرآنی ریشه گرفته است، تحت تأثیر ترجمه‌ی آثار فیلسوفان یونانی همچون افلاطون و ارسطو سرانجام علی‌رغم پاره‌ای از تحولات و دگرگونی‌ها، معیارهای خطابی و منطقی را در علوم بلاغی خود پذیرفت و براین اساس، اصل معنی‌رسانی و وصول به نیت مؤلف در عرصه‌ی شعری نیز به دیده‌ی اعتبار نگریسته شد؛ چنان‌که به‌طور خاص، ناصر خسرو این مهم را سامان بخشیده است. وی با تمهید مقدمات نظری در قالب «قول و کتابت» از کلام-محوری دفاع می‌کند و سرانجام به برتری گفتار بر نوشتار رأی می‌دهد.

اما اگر در تاریخ پیش از اسلام، گفتار در مقایسه با خط و نوشتار، جایگاه قدسی داشته و در این تقابل، گوی سبقت را از رقیب می‌ربوده، در بلاغت پس از اسلام، ثنویت گفتار و نوشتار، به صورت شعر و نثر بازتولید شده‌است؛ به طوری که موضوع سیادت شعر بر نثر و به تبع آن، شاعران بر نویسندگان، محل نزاع بلاغیون ما در کتب بلاغی بوده‌است و هریک بخش قابل توجهی از کتاب‌هایشان را به ذکر دلایل طرفداران برتری شعر بر نثر، و یا در مقابل، دلایل برتری نثر بر شعر اختصاص داده‌اند. در این میان، همچنان تأکید بر رعایت عناصر گفتار در شعر، یکی از دلایل عمده‌ی برتری شعر بر نثر به شمار می‌آمده است.

ما پیش از آن که به بررسی گفتار و نوشتار در سنت خودمان بپردازیم، ابتدا نگاهی کوتاهی خواهیم داشت به تقابل گفتار و نوشتار در سنت غربی و تأثیر آن در بلاغت غربی، آن گاه در بخش اول به تبارشناسی جایگاه تقابل گفتار و نوشتار در سنت ادبی ما و نسبت آن با بلاغت اسلامی خواهیم پرداخت..

بخش دوم کتاب، به تبارشناسی تقابل نظم و نثر در سنت ادبی ما و ذکر دلایل هواداران هر کدام از آن‌ها اختصاص دارد. کوشیدیم بیش از تحلیل، در مقام طرح و توصیف و خوانش پدیدارشناسانه‌ی این دلایل برآییم. با این امید که به نوعی بتواند معیارهای نظام‌مندی در باب نقد شعر و نقد نثر در ادب کلاسیک به دست دهد.

در پایان پیشگفتار، بر خود فرض می‌دانم از استادان و دوستانی سپاسگزاری کنم که در انجام این پژوهش یاریگر بنده بوده‌اند: از دکتر حبیب‌الله عباسی، استاد ارجمندم که همواره از نکته‌بینی‌ها و راهنمایی‌هایشان در سفر و حضر برخوردار بوده‌ام و این نوشتار حاصل گفتگوهای طولانی بنده با ایشان بوده است؛ از دکتر علی‌رضا نیکویی، استاد فاضلم که بر بنده منت نهادند و این نوشتار را از سر لطف از نظر گذراندند و نکات و موارد ارزشمندی را در جهت اصلاح یادآوری فرمودند؛ از دکتر سیاوش حق جو، استاد، برادر و دانشی‌مرد فروتن که به‌ویژه در ترجمه‌ی متن *الامتاع و المؤمنة* ابوحیان توحیدی از مراتب فضل و دانش‌شان در عربی‌دانی بهره‌ها بردم؛ و از دکتر مصطفی میردار رضایی که قبول زحمت فرمودند و متن را از آغاز تا پایان با دقت خواندند و ویرایش زبانی و فنی این نوشتار را بر عهده داشتند و موارد سودمندی را به بنده یادآوری نمودند. از همه‌ی این استادان عزیز، کمال تشکر و امتنان خاطر را دارم. بی‌تردید لغزش‌ها و خطاهای موجود در کتاب متوجه صاحب این قلم است و گردی از این حیث بر دامن کبریایی این نازنینان نمی‌نشیند. امیدوارم با صافی نقد و نظر صاحب‌نظران در ویراست‌های آتی، شاهد اثری به کمال تر و کم‌نقص‌تر باشیم.

درآمدی کوتاه بر گفتار و نوشتار در غرب
و تأثیر آن در بلاغت غربی

دریدا معتقد است که متافیزیک غربی بر پایه‌ی نگره‌ای ثنویت‌گرا و تقابلی در چنین بستری بنیان نهاده شده‌است؛ به گونه‌ای که این نگاه ثنویت‌گرا، عرصه‌های مختلف معرفت‌شناسی غرب را سخت تحت تأثیر خود قرار داده است. تقابل‌های دوگانه‌ای^۱ چون: بدی / نیکی، نیستی / هستی، غیاب / حضور، صورت / هیولا، جوهر / عرض و ... محصول چنین پنداشتی محسوب می‌شوند و همواره با برتری یکی بر دیگری همراه بوده‌است.

اما این تقابل‌های دوگانه، با ترجیح طبیعت بر تمدن در اندیشه‌ی ژان ژاک روسو^۲ در قرن هیجدهم، و فرهنگ شفاهی / نوشتاری کلود لوی استروس^۳ و تقابل‌های دوگانه‌ای چون زبان / گفتار، محور همنشینی / جانشینی، محور همزمانی / در زمانی، در نظام زبانی فردینان دو سوسور^۴ در سده‌ی بیستم ادامه می‌یابد.

دریدا بر همین اساس، از درون این شبکه‌ی تقابلی، چالش جدی را بر دوگانگی میان نوشتار و گفتار معطوف می‌سازد. جایی که همواره در طول تاریخ تفکر غرب، زبان گفتار به جهت ویژگی حضور^(۲) بر زبان نوشتار به علت ویژگی غیاب، برتر و با ارزش‌تر انگاشته می‌شده‌است. بر پایه‌ی چنین پیش‌فرضی در فرآیند گفتار شفاهی، گوینده و شنونده مدام به هم تبدیل می‌شوند و هر نوع ابهام یا بدفهمی در این گفتگوی دیالکتیکی برطرف و امکان انتقال کامل معنا فراهم می‌گردد.

۱- Binary Opposition

۲- Jean -Jacques Rousseau

۳- Claude Lévi-Strauss

۴- Ferdinand de Saussure

حال آن که در متن نوشتاری به سبب غیاب گوینده، این امکان با تردید و ابهام همراه است و چه بسا نیاافتنی به نظر می‌رسد؛ به تعبیر دیگر، کلام-محوری چنان اصل بنیادین متافیزیک غربی به معنای سلطه‌ی کلام گفتاری است. کلام گفتاری در اینجا برتری دارد؛ زیرا کلام «ضامن حضور معناست». معنا در گفتار حضور دارد - گفت‌وشنود بر اساس حضور گوینده و شنونده انجام می‌پذیرد - اما در نوشتار، غایب یا پنهان است؛ از این روست که اغلب فیلسوفان از افلاطون تا هایدگر، گفتار را برتر شمرده‌اند و نسبت به نوشتار بدگمانند.

«ریشه‌ی کلام‌محوری غربی یا متافیزیک حضور - به تخطئه‌ی نوشتار در رساله‌ی فایدروس افلاطون برمی‌گردد. در این رساله، افلاطون دقیقاً به این دلیل که در نوشتار لوگوس یا کلام از مکان تکوین خود - از پدر - جدا می‌افتد، نوشتار را شکل برآشوبنده و نامشروع ارتباط می‌داند» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۳۴).

پر واضح است که بنیان همه‌ی علوم - خواه در دنیای قدیم و خواه در دنیای جدید - بر پایه‌ی مبانی معرفت‌شناسیک و هستی‌شناسیکی استوار است که از تعریف نسبت میان خدا، انسان، جهان، و ... حاصل می‌شود. مثلاً اگر پاره‌ای از تقابل‌های دوگانه-ای چون خدا / انسان، سلطان / رعیت، مرد / زن، روح / جسم، معنا / لفظ، گفتار / نوشتار و ... را در نظر بگیریم، در دنیای قدیم، به ترتیب: خدا، سلطان، روح، معنا و گفتار، مکان و ارزشی بیشتر داشته‌اند. اما در دنیای جدید، کفه‌ی ترازو به نفع کفه‌ی دیگری سنگینی کرده و انسان، رعیت، جسم، لفظ و نوشتار، گوی سبقت را از رقبای دیرین خود ربوده است؛ از این رو، سپهر اندیشگی یا گفتمان^۱ غالب به تعبیر فوکویی^۲، جهت و غایت‌مندی علوم را مشخص می‌کند.

بلاغت غربی، قرن‌ها تحت تأثیر آموزه‌های کلام‌محورانه‌ی افلاطون و فن خطابه و منطق ارسطویی تنفس می‌کرده، به گونه‌ای که مؤلفه‌های خطابی و منطقی مرتبط با زبان، بیشتر از بلاغت مورد توجه قرار داشته است؛ زیرا این باور وجود داشت که معیارهای خطابی و منطقی در معنی‌رسانی نقش مهم‌تری دارند.

۱- Discourse

۲- Foucault

نتیجه‌ی منطقی چنین پیش‌فرضی سرانجام بدین جا ختم می‌شد که اولاً وجود معنی در مواجهه با متون، رسمیت و ضرورت پیدا می‌کرد و ثانیاً تمهیدات لازم برای وصول به معنایی فراهم می‌آمد که مؤلف اراده و قصد کرده بود. چنان‌که در قرن هجدهم شاهد ظهور علمی مستقل به نام هرمنوتیک هستیم؛ علمی که متکفل عرضه‌ی روش و استلزاماتی برای تفسیر متون بوده‌است.

ما پیش از آن که به بررسی گفتار و نوشتار در سنت خودمان بپردازیم، ابتدا درآمد کوتاهی خواهیم داشت به گفتار و نوشتار در سنت غربی و تأثیر آن در بلاغت غربی، آن‌گاه به گفتار و نوشتار در ایران پیش از اسلام و پس از آن خواهیم پرداخت.

۱- گفتار و نوشتار در دوره‌ی اسطوره‌ای

گفتار و نوشتار بارزترین نمود و تحقق زبان به عنوان یکی از توانایی‌های ذهنی است. گفتار ریشه در ذات و طبیعت انسانی دارد، حال آن‌که نوشتار خاستگاهی اجتماعی و فرهنگی دارد و از آن برای ثبت و ضبط زبان گفتاری استفاده می‌شود. از این روی، گفتار در مقایسه با نوشتار قدمت طولانی‌تری دارد و خط و نوشتار پدیده‌ای نسبتاً جدید محسوب می‌شود. فرضیه‌ای که غالب فیلسوفان و زبان‌شناسان بر اصالت آن تأکید دارند.

با تأمل در اساطیر بسیاری از ملل درمی‌یابیم که آنان سخت تحت تأثیر فرهنگ شفاهی می‌زیسته‌اند^(۳)؛ امری که البته با توجه به مقتضیات تاریخی، سطح تعلیمات و همچنین امکان برخورداری از سواد خواندن و نوشتن، چندان بیگانه و غریب به نظر نمی‌رسد. با این وجود، دلایل دیگری هم در این باورمندی تأثیرگذار بوده‌اند که در خلال مباحث پیش رو به تفصیل بدان پرداخته خواهد شد.

باری در یونان نیز که عنوان آبخور فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین است، در آغاز، سنت شفاهی بر سنت کتبی برتری داشته است. «حتی در سده‌ی سوم (ق. م.) هم تمدن یونان، تمدن نگارشی نیست و یونان در فرهنگی زندگی می‌کند که در آن گفتار نقش اساسی را دارد. شعرهای رزمی و بزمی و اخلاقی

هنوز به نگارش در نیامده‌اند. در میان خدایان اصلی المپ، ایزدی موکل بر نگارش وجود ندارد و خط وارد حیطه‌ی خدایان نمی‌شود» (آموزگار، ۱۳۸۷: ۴۱۲). علاوه بر این «نمایش‌نامه‌ها و قصیده‌ها و حماسه‌های یونانی همه در حضور تماشاگر و شنونده اجرا می‌شدند. شاید شاعر امروزی بتواند تولید متن را بده و بستانی میان خود و واژه‌ها بداند، اما برای شاعر یونان باستان نقش شنونده الزامی بود. وقتی زبان نوشتار نهایتاً جانشین زبان گفتار به عنوان رسانه‌ی عرضه‌ی سخن شد، باز هم عمل نوشتار به‌سوی مخاطبینی بسیار خاص جهت می‌گرفت، جای تعجب نیست که نظریه‌ی ادبی تقریباً همیشه آمیخته‌ی شور و عاطفه بوده‌است» (هارلند، ۱۳۸۵: ۱۶).

اما رفته‌رفته برتری گفتار بر نوشتار بُعد فلسفی پیدا می‌کند و افلاطون به‌طور خاص مبانی نظری چنین عقیده‌ای را سامان می‌بخشد. بر همین اساس می‌بینیم که دریدا در نقد کلام‌محوری در سنت فلسفی غرب، به نقد و بررسی آرای افلاطون پرداخته است.^(۴)

۲- گفتار و نوشتار در دوره‌ی فلسفی

۲-۱- آرای افلاطون درباره‌ی گفتار و نوشتار

به باور دریدا، افلاطون نخستین کسی است که به‌طور مدوّن به نوشتار هجوم برده‌است. او بخش عمده‌ی کتاب پراکنش^۱ خود را به این مسأله اختصاص داده‌است.

افلاطون در رساله‌ی فایدروس^۲، مبانی تئوریک برتری گفتار بر نوشتار را در قالب داستانی اسطوره‌ای بیان می‌کند، اما پیش از طرح این مبانی، وی که برای تبیین و تحلیل اندیشه‌ای که در سردارد، از شیوه‌ی داستان در داستان بهره می‌گیرد؛ به خطابه و ویژگی‌های آن می‌پردازد. در آغاز رساله، شاهد ملاقات فایدروس و سقراط هستیم که توافق می‌کنند برای گفتگو درباره‌ی

۱- Dissemination

۲- Phaidros

خطابه‌ای از لوسیانس که در باب عشق و دوستی است به خارج شهر بروند. در خلال این گفتگو است که سقراط ویژگی‌های خطابه‌ی خوب را برمی‌شمارد. سقراط بر این عقیده است که خطیب هنگامی مستعد سخن‌رانی است که اولاً موضوع سخن‌رانی را خوب بشناسد. ثانیاً فلسفه بیاموزد؛ از سوی دیگر، خطابه باید انسجام منطقی داشته باشد؛ یعنی مقدمه، موضوع اصلی و نتیجه‌گیری داشته باشد. «سقراط: هر خطابه و گفتار چون موجود زنده‌ای است که سر و تن و پا و به عبارت دیگر آغاز و میان و پایانی دارد و از این رو، اجزای آن باید چنان به هم پیوسته باشند که با یکدیگر و با تمام خطابه سازگار باشند» (افلاطون، ۱۳۸۰: بند ۲۶۴).

سقراط هنر سخنوری را به هنر پزشکی تشبیه می‌کند: «در هنر پزشکی بایستی از طبیعت تن آگاه باشی و در هنر سخنوری از طبیعت روح. به عقیده‌ی سقراط، سخنور بایستی بداند که روح انواع گوناگونی دارد و به تبع آن سخن نیز و بایستی تحقیق کرد کدام نوع سخن بر کدام نوع روح تأثیر می‌گذارد»^(۵) (همان، بندهای ۲۷۲ و ۲۷۱).

۲-۲. دلایل رجحان گفتار بر نوشتار در آرای افلاطون

افلاطون با طرح گفتگوی آغازین در باب خطابه، بראعت استهلال گونه به ترجیح گفتار بر نوشتار حکم داده است، اما ویژگی‌هایی که گفتار را در ذهن و زبان افلاطون بر نوشتار برتری بخشیده است، در قالب اسطوره‌ی مصری بیان می‌شود و پس از آن ادامه می‌یابد: «سقراط: شنیده‌ام در ناوگراتیس، یکی از شهرهای مصر، خدایی کهن بوده است به نام ثوث و معتقد بوده‌اند که او نخست اعداد و ارقام و سپس علوم حساب و هندسه و ستاره‌شناسی و بازی نرد و طاس و حروف الفبا را ابداع کرده است و مرغ لک‌لک را که در آن‌جا ایبیس می‌خوانند، تحت حمایت خاص او می‌دانستند. در آن روزگاران فرمانروای مصر پادشاهی بود به نام ثاموس، و این پادشاه در شهری در مصر علیا که یونانیان تب مصر می‌خوانند و خدای آن‌جا را آمون می‌نامند، به سر می‌برد. روزی ثوث به نزد ثاموس آمد و هنرهایی را که ابداع کرده بود به او باز

نمود و خواست که پادشاه فرمان دهد تا آن هنرها به مردم مصر آموخته شوند. ثاموس از آثار و فواید هنرها پرسیدن گرفت و چون ثوث آن‌ها را شرح داد، ثاموس پاره‌ای را پسندید و پاره‌ای را نه. بدین‌سان درباره‌ی یکایک آن هنرها گفت‌وگوهای کردند که اگر همه را به‌شرح باز گویم، سخن دراز می‌شود. چون ثوث به فن نوشتن رسید، گفت: ای پادشاه، مصریان در پرتو این فن داناتر می‌گردند و نیروی یادآوری آنان بهتر می‌شود؛ زیرا من این فن را برای یاری به نیروی یادآوری ابداع کرده‌ام. ثاموس در پاسخ گفت: ای ثوث هنرور، یکی در ابداع هنرها استاد است و دیگری در بازشناختن سود و زیان آن‌ها. تو چون پدر فن نوشتن هستی، محبتی که به فرزند داری، نمی‌گذارد حقیقت را ببینی و از آن رو، خلاف اثری را که این فن در مردمان خواهد داشت، بیان کردی. این هنر روح آدمیان را سست می‌کند و به نسیان مبتلا می‌سازد؛ زیرا مردمان امید به نوشته‌ها می‌بندند و نیروی یادآوری را مهمل می‌گذارند و به حروف و عاملات بیگانه توسل می‌جویند و غافل می‌شوند از اینکه باید به درون خویش رجوع کنند و دانش را بی‌واسطه‌ی عوامل بیگانه در خود بجویند و آن را از راه یادآوری به‌دست آورند. پس هنری که ابداع کرده‌ای برای حافظه است نه برای یادآوری! از این رو به شاگردان خود فقط نمودی از دانش می‌توانی داد، نه خود دانش را و شاگردان، چون از تو سخنان فراوان خواهند شنید، بی‌آنکه به‌راستی چیزی بیاموزند، گمان خواهند برد که دانا شده‌اند و در نتیجه، هم نادان خواهند ماند و هم معتقد خواهند شد که دانا گردیده‌اند» (همان: بند ۲۷۵).

اما آن چه به‌طور کلی، با تأمل در این داستان اسطوره‌ای می‌توان گفت این است که:

- افلاطون از زبان سقراط میان حافظه و یادآوری تفاوت قایل می‌شود و نیروی حافظه را با نوشتار و یادآوری را با گفتار - بی‌واسطه‌ی عوامل بیگانه - ارزیابی می‌کند و نوشتار را به اتهام تقابل با یادآوری اصیل محکوم می‌نماید؛
- حروف الفبا، آدمی را از وضوح، روشنی و حقیقت دور می‌سازد؛

– نوشته فقط وسیله‌ای است که به یاری حافظه می‌آید تا آن‌چه به گفتار درآمده است به فراموشی نرود؛

– دانشی که از طریق نوشتن حاصل می‌شود، تنها نمودی از دانش تلقی می‌شود، نه حقیقت دانش و دانش حقیقی؛ بنابراین، گفتار بهترین رسانه است برای آموختن دانش در معنای حقیقی آن.

افلاطون که در کتاب جمهوری به‌طور عام، هنر و به‌طور خاص، نقاشی را دو مرتبه از حقیقت دور می‌داند (جمهوری: بندهای ۵۹۸ و ۵۹۷)، در رساله‌ی فایدروس نیز نوشتار را با هنر نقاشی، به واسطه‌ی داشتن ویژگی مشابه مقایسه، عیبی دیگر از عیوب نوشتار را مطرح کرده است: «نقاشی نقش آدمی را چنان‌که گویی زنده است و سخن می‌تواند گفت، در برابر ما می‌گذارد، ولی اگر سوالی از آن کنیم، خاموش می‌ماند. نوشته نیز اگر نیک بنگری همچنان است؛ زیرا در نظر نخستین، گمان می‌بریم که با ما سخن می‌گوید و چیزی می‌فهمد، ولی اگر درباره آنچه می‌گوید، سوالی کنیم، همان سخن پیشین را تکرار می‌کند...» (همان: بند ۲۷۶). از این رو:

– نقاشی و نوشته، پیکر مرده و بی‌جانند؛

– نقاشی و نوشته در برابر پرسشی که می‌شود از آن‌جا که عاری از فهمند، ساکت و خاموش می‌مانند.

این‌جاست که سقراط پس از آن‌که به لطایف الحیل، عیوب نوشتار را برملا می‌سازد، در ادامه، گفتار را با برشمردن ویژگی‌های ذیل بر صدر می‌نشاند و قدر می‌نهد:

(۱) از نوشتار زیباتر، مؤثرتر و نیرومندتر است؛

(۲) در روح شنونده نوشته می‌شود؛

(۳) از خود دفاع می‌تواند کرد؛

(۴) در برابر پرسش، خاموش نمی‌ماند؛

(۵) دانش راستین از طریق آن امکان‌پذیر است.

«پس باید به دنبال سخن دیگری بگردیم که گرچه خواهر سخن پیشین

است، ولی هم زیباتر از اوست و هم مؤثرتر و نیرومندتر ... مرادم سخنی است

که در روح شنونده نوشته می‌شود و هم از خود دفاع می‌تواند کرد و هم می‌داند که در برابر کدام کس باید زبان بگشاید و کجا باید خاموش بماند. فایدروس: پس منظورت سخن زنده و با روح مردی است که دانش راستین دارد و سخن نوشته، سایه‌ای است از آن. سقراط: آری، همان است» (همان-جا).

در خاتمه با ذکر این مطلب که نوشته، سایه‌ی گفتار است و نمی‌تواند از خودش دفاع کند و حقیقت را به کسی بیاموزاند، تنبیه و تحذیر می‌دهد از آن که زبان گفتاری به صورت زبان نوشتاری درآید: «سقراط: پس چنان کسی هرگز آماده نخواهد شد که سخن خود را برآب نقش کند و به عبارت دیگر، اندیشه‌های خود را با آن مایع سیاه رنگ که مرکبش می‌نامیم و به وسیله‌ی قلم به حروف و کلمه‌هایی بسپارد که نه از خود دفاع توانند کرد و نه حقیقت را به کسی می‌توانند آموخت» (همان‌جا).

بنابراین، افلاطون زبان ملفوظ را از زبان مکتوب برتر می‌داند؛ چه این که مخاطب در گفتار، به جهت ویژگی حضور، آسان‌تر به فهم پیام نایل می‌آید و قصد و نیت متکلم را بی‌واسطه درمی‌یابد. متکلم و مخاطب در فرایند گفتگو، هرگونه ابهام یا اشکال احتمالی را در قالب پرسش و پاسخ برطرف می‌کنند؛ به عبارت دیگر، یگانگی زبان و تفکر یا حضور معنا و خرد و به اصطلاح کلام-محوری به بهترین شکلی ظهور می‌یابد^(۶). به تعبیر ارنست کاسیرر: «در فلسفه‌ی یونان، لوگوس پیوسته متذکر و متضمن مفهوم وحدت بنیادی فعل گفتن و اندیشیدن است و دستور زبان و منطق، به منزله‌ی دو شاخه‌ی مختلف از معرفتی تلقی می‌شده‌اند که موضوع و متعلق آن واحد بوده‌است» (کاسیرر، ۱۳۷۳: ۱۷۲).

در نوشتار، از آن‌جا که نسخه‌ی بدل گفتار محسوب می‌شود و نویسنده حضور ندارد، معنا و مقصود نویسنده تعین و قطعیت پیدا نمی‌کند؛ بنابراین، امکان وصول به نیت مؤلف با ابهام مواجه می‌گردد. به تعبیر دیگر، سقراط و افلاطون برخلاف سوفسطائیان که بر وجه بلاغی و تأثیرگذار زبان تأکید داشتند و به همین منظور فن سخنوری را به جوانان آتن می‌آموختند تا به

ویژه در عرصه‌ی سیاست و اساساً در هر بگو مگویی پیروزی بر رقیب را جشن بگیرند، به وجه دانشی یا معرفتی زبان اهتمام نشان می‌دادند^(۷)؛ چرا که خود را فیلسوفیا یعنی دوستدار دانایی می‌شمردند و زبان را وسیله‌ای برای نیل به حقیقت می‌پنداشتند. افلاطون در رساله‌ی گرگیاس که به فن سخنوری می‌پردازد، ضمن آن که سخنوری را فعالیتی عاری از هنر معرفی می‌کند و آن را شعبه‌ای از سیاست برمی‌شمرد، سخنور متعهد را کسی می‌داند که بداند با روح مردم سر و کار دارد. پس (باید) در صدد آن باشد تا عدالت را در روح مردمان پیدا کند و آنان را از ارتکاب به ظلم باز دارد. فیلسوفیا (فیلسوف) دوستدار دانایی است و به دنبال حقیقت است، هرچند دشخوار و تلخ (ر.ک همان: بند ۵۰۴).

ناگفته نماند که حتی در سنت مسیحی نیز، گفتار قداستی ویژه داشته است: «قدرت کلام شفاهی از این رو نیز پر معناست که مسیحیت مبتنی بر متن است. هم پولس رسول و هم لوتر به‌خاطر این گفته مشهورند که رستگاری از راه گوش‌ها حاصل می‌شود. رساله‌های پولس رسول برای این نوشته شدند که با صدای بلند خوانده شوند و نه به‌طور صامت» (پالمر، ۱۳۸۴: ۲۶).

۳- بازتولید برتری گفتار بر نوشتار در فن خطابه

ارسطو در باری/ارمیناس - که نام یکی از فصول منطق (ارگانون) اوست - بار دیگر بر نقش ثانوی و فرعی و ضمیمه‌ای نوشتار در مقایسه با گفتار اشاره می‌کند: «واژه‌های گفتاری نمادهای انفعال‌های نفس‌اند و واژه‌های نوشتاری نمادهای واژه‌های گفتاری» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۶۷). علاوه بر این، طرحی که افلاطون از زبان سقراط درباره‌ی خطابه و ویژگی‌های آن در می‌افکند، به وسیله‌ی شاگردش ارسطو، سر از کتاب ریطوریکا/فن خطابه^۱ درمی‌آورد.

تناسب صورت و محتوا، اجزای خطابه (مقدمه، موضوع اصلی و نتیجه‌گیری) تأثیرگذاری در روح مخاطب و ... از آن جمله است.

ارسطو پس از استادش به‌ویژه با تألیف کتاب فن خطابه، ضمن توجه به وجه بلاغی و متقاعدکنندگی زبان هم‌چنان بر نهج سلف خویش، رسانگی حقایق و واقعیات را وجهه‌ی همت خود قرار می‌دهد. ارسطو در کتاب اول فن خطابه از انواع سیاسی، اخلاقی و قضایی خطابه سخن می‌گوید و کتاب دوم را به عواطف و طبایع شنوندگان اختصاص می‌دهد و سرانجام در کتاب سوم به اسلوب سخن می‌پردازد. بی‌گمان نگره‌ی منطقی بر فضای کتاب فن خطابه‌ی ارسطو سیطره دارد؛ یعنی، انتقال معنی به مخاطب اصل گرفته می‌شود و منطق، ابزار رسانای آن محسوب می‌شود. چنان‌که فی‌المثل وقتی به اجزای متشکله‌ی سخن می‌پردازد، بر این امر تصریح می‌ورزد: «بنای سخن خوب درست بودن زبان است که زیر پنج عنوان اصلی آورده می‌شود:

- ۱) ابتدا صحیح به‌کار بردن کلمات ربط است و ترتیب دادن آن‌ها به صورت سلسله مراتب طبیعی که برخی از آن‌ها واجب است؛
- ۲) قاعده‌ی دوم آن است که امور و اشیا را با نام خاص خودشان و نه با نام‌های عام مبهم بنامیم؛
- ۳) قاعده‌ی سوم آن است که از ابهام اجتناب کنیم. مگر آن‌که قطعاً نخواهیم که ابهام ایجاد نماییم. مانند آن‌هایی که چیزی برای گفتن ندارند، ولی تظاهر می‌کنند که مقصودی دارند و چنین افرادی متمایل‌اند که آن مطلب را به صورت نظم ادا کنند؛
- ۴) قاعده‌ی چهارم آن است که طبقه‌بندی پروتاگوراس را در نظر بگیریم که اسم را به مذکر، مؤنث و خنثی تقسیم می‌کند؛ زیرا این خصایص نیز باید صحیح عرضه شوند؛
- ۵) قاعده‌ی پنجم آن است که تعدد، چندی و یگانگی را با کلمات درست بیان کنیم» (ارسطو، ۱۳۸۹: ۲۱۱ - ۲۰۸).

نکته اینجاست که حتی ارسطو از عناصر زیبایی‌آفرینی چون: تشبیه، استعاره، اغراق، جناس، معما، ضرب‌المثل و ... که انتظار می‌رفت در فن شعر

از آن‌ها سخن به میان آورد، در کتاب فن خطابه به عنوان ابزارهایی یاد می‌کند که خطیب برای تأثیر نهادن بر مخاطب از آن‌ها بهره می‌گیرد. عناصری که در فنون بلاغی تحت عنوان بیان و بدیع از آن‌ها نام برده می‌شود (همان: ۲۳۴ - ۲۰۴).

بر پایه‌ی چنین تأملاتی از سوی ارسطو در سنت غربی در باب خطابه است که پژوهشگران سرچشمه‌ی پیوند بلاغت با خطابه را در کنار کتاب‌هایی مانند در تربیت خطیب کوئین تیلیان، درباره‌ی خطیب سیسرون، از نظریه‌های ارسطو در کتاب خطابه می‌دانند (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

۴- تفاوت خطابه و شعر از نظر ارسطو

ارسطو در کتاب فن شعر، آن‌جا که در باب نسبت اندیشه و گفتار سخن می‌گوید، پاره‌ای از ویژگی‌های خطابه را این‌گونه بیان می‌کند: «آن‌چه مربوط است به اندیشه، جای بحث آن در رسالاتی است که اختصاص به فن خطابه دارد؛ زیرا این مطلب بیشتر با موضوع آن تحقیقات مناسبت دارد» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۴۸). اما اموری از قبیل اثبات امری، رد کردن امری، برانگیختن بعضی احوال و انفعالات مثل شفقت، ترس و خشم و امثال آن و همچنین امری خرد را بزرگ جلوه‌دادن و امری بزرگ را خرد جلوه‌دادن، فصل مشترک شعر و خطابه محسوب می‌شود. با این تفاوت که در شعر به استدلال و تقریر نیازی نیست؛ اما در خطابه، خطیب باید با حجت ثابت کند که آن امور در واقع چنان هستند و این نکته از کلام گوینده استنباط بشود (همان).

زرین کوب شرحی بر مبحث اندیشه و گفتار (ارسطو و فن شعر) می‌نویسد و می‌گوید: خلاصه‌ی مطلب این است که شاعر و خطیب هر دو در معانی و مطالبی که دارند، مشترک‌اند؛ چون هر دو می‌خواهند امور و اشیا را خردتر یا بزرگتر از آن‌چه در واقع هستند، جلوه دهند و برای این مقصود نیز هر دو شیوه‌ی تعظیم یا تحقیر را به کار می‌برند. نهایت آن‌که شاعر، معانی را طوری در قالب نمایشنامه بیان می‌کند که بدون تصریح خود او امور و اشیا همان‌طور که منظور اوست، جلوه می‌کنند؛ یعنی، فی‌المثل پست‌تر یا برتر، بهتر یا بدتر

از آن چه در واقع هستند، اما خطیب برای آن که امور را آن طور که مرادش است، جلوه دهد، باید استدلال به کار برد و قوه‌ی بلاغت و منطق را به کار اندازد و در ذهن شنوندگان از طریق استدلال و احتجاج و اقناع تصرف نماید (همان: ۲۰۱).

ارسطو وجه تمایز شعر را از نثر، که در فن خطابه مورد استفاده قرار می‌گیرد، در وجه خیالی و تقلیدی آن می‌داند نه وزن و قافیه. در میان انواع شعر نیز بیشتر به حماسه، تراژدی و کمدی نظر دارد. کتاب فن شعر، در باب شعر غنایی مسکوت است. زرین کوب این بی‌توجهی را احتمالاً ناشی از این انگیزه می‌داند که او شعر غنایی را از لوازم موسیقی می‌شمرد و نوعی مستقل از انواع شعر تلقی نمی‌کرده است (همان ۱۰۷) (۹).

گمپرتس اما نظر دیگری دارد. وی عقیده دارد که ارسطو: «سرایندگان اشعار غنایی را در زمره‌ی راویان واقعیات تاریخی یا مبدعان سخنان پر معنی و در بهترین حالت در ردیف نمونه‌های استفاده از شگردهای هنری فن بلاغت می‌شمارد؛ ولی آن جا که از نظریات مربوط به شعر و قواعد شعر سخن می‌گوید، نامی از آنان به میان نمی‌آورد» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۶۷۵).

نکته اینجاست که تعریف و تلقی ارسطو از شعر که بیشتر با فضای جامعه‌ی آن روز یونان سازگاری دارد، بعدها در جریان ترجمه‌ی فن شعر به قلمرو بلاغت اسلامی وارد شد و گونه‌های شعری مختلف فارسی را تحت تأثیر خویش قرار داد؛ به تعبیر دیگر، نگره‌ی ارسطو در باب شعر که گستره‌ی محدودی را در بر می‌گرفت، نظریه‌ای تام و تمام برای گستره‌ی فراخنای شعر در نظر گرفته شد. حال آن که اساساً نسبت خیال و شعر در باور یونانی‌ها به گونه‌ای تلقی می‌شد که به نوعی با خطابه پهلوی می‌زد؛ یعنی، وضوح و روشنی و رسانایی معنی و مفهوم با کوتاه کردن دامنه‌ی پرواز خیال امکان‌پذیر می‌نمود.

احسان عباس، منتقد معروف عرب در این باره می‌نویسد: «یونانی‌ها به گرایش واقعی نزدیک‌تر بودند و توجه‌شان به خیال اندک بود؛ به همین دلیل، در شعر و نمایشنامه‌های خویش به دستمایه قرار دادن ذخیره‌ی میتولوژیک

بسند می کردند. نثر آن‌ها نیز مبتنی بر خطابه، تاریخ و فلسفه بود و اعتنایی به قصه و خیال داستانی نداشت. شاید در میان یونانی‌ها، اریستوفان و افلاطون بیشتر از دیگران در باب خیال تأمل و تعمق کرده باشند. اینان نیز معتقدند که هنرمند صاحب نبوغ، کسی نیست که عنان خیالش را رها کند، بل کسی است که دست به کشف کلیات می‌زند و کلیات، نه تنها خیال را به فعالیت و نشاط وامی‌دارد، بلکه همچنین از طغیان و عنان‌گسیختگی آن نیز جلوگیری می‌کند» (عبّاس، ۱۳۸۸: ۱۲۴).

لونگینوس در رساله‌ی در باب شکوه سخن که از کتب طراز اوّل در حوزه‌ی ریطوریکایی به شمار می‌آید، در عین حال که استفاده از صور بلاغی را در شعر و خطابه مجاز می‌داند، اما در نحوه‌ی استخدام آن در شعر و خطابه تفاوت قائل می‌شود: «شاعران تمایلی دارند در بیان حوادث اساطیری، که از باور عادی فراتر است، راه مبالغه در پیش بگیرند و حال آن‌که باورپذیری و حقیقت‌نمایی پیوسته صفات خطابی است»^(۱۰) (لونگینوس، ۱۳۷۹: ۵۲).

۵- معانی رتوریک (ریطوریکا) از آغاز تا به امروز

اکنون به اجمال، تطوّر معنایی فن خطابه را در غرب از زمان پیدایش تا به امروز از نظر می‌گذرانیم و به‌ویژه در نسبت میان خطابه و شعر تأمل بیشتری می‌کنیم تا به تحقیق دریابیم که معیارهای خطابی و روح منطقی حاکم بر آن، با دغدغه‌ی رسانگی معنا، چگونه برای قرن‌ها بلاغت شعر را در سیطره‌ی خود داشته است.

(۱) مجموعه‌ی اصول مربوط به تألیف گفتاری که قانع‌کننده باشد و یا به صورت دیگری مؤثر واقع شود؛ یا الف: خود چنین گفتارها یا ب: مهارت خطیب.

(۲) مجموعه‌ی اصول قابل اعمال در نوشته‌های منشور به‌طور کلی؛ اعم از آن که به منظور انتشار یا ادای شفاهی تهیه شده باشد یا الف: شگردهای یک استاد در اسلوب نثرنویسی یا ب: نثر مصنوع توأم با اندکی ریا.